

## توضیحی راجع بقسمنامه

### سران مشروطیت

در نخستین شماره این ماهنامه متن قسمنامه چهارتن از سرداران مشروطیت ایران یعنی ابراهیم خان بختیاری (ضرغام السلطنه) عبدالحسین خان رشتی (سردار محبی) ستارخان (سردار ملی) و باقرخان (سالار ملی) درج گردید. سند مزبور در محافل علاقمند مورد بحث و توجه فراوان قرار گرفت حتی موجب اعجاب بعضی از مطلعین واقع شد.

اکنون برای روشن شدن چگونگی تنظیم آن سند ضمن انتشار سند دیگری که تاریخ تحریرش مقدم بر سند مندرج در شماره قبل میباشد، برای مزید اطلاع خوانندگان گرامی توضیحاتی میدهیم و علل و عواملی را که سبب تنظیم آن سند در يك کمیته مخفی چهار نفری متشکل از سرداران مذکور گردیده و جریان تهیه و امضاء سند و نتیجه حاصله از تشکیل کمیته چهار نفری را شرح میدهیم و اگر توضیحات مکمل و مستند دیگری نیز برسد بعداً بنشرش اقدام خواهیم نمود.

نگارنده برای اینکه مطالب و اخبار مستندی در این زمینه بدست آید چند روز پیش با آقای اسمعیل امیرخیزی که خود از سران برجسته مشروطیت ایران

بوده و بعلم و دانش و وطن پرستی شهرتی بسزا دارند ملاقات و مصاحبه نمود . معزی‌الیه پس از مشاهده آن سند فرمودند که من بجرئت قسم میخورم که این سند جعلی است زیرا ممکن نیست که ستارخان چنین سند مهم و موثری را بدون اطلاع و مشورت بامن مهر کرده باشد و چون من از وجود این سند بی اطلاع صحت آنرا تصدیق نمیکنم ، لیکن پس از چند دقیقه تأمل و تفکر گفتند :

با اینکه تا کنون از وجود چنین سندی اطلاع نداشتم مع الوصف قرائنی بذهنم رسید که اصالت سند را میتوانم تأیید کنم ، آنگاه اظهاراتی فرمودند که مفاد آن را با مطالب دیگری مربوط بهمین موضوع که از منابع مختلف دیگر گرد آورده ایم درج مینمائیم .

جریان امضاء سند این بوده است که در سال ۱۳۲۸ هجری قمری پس از استقرار مشروطیت ، بین دولتیان مخصوصاً سردار اسعد با ضرغام السلطنه و سردار محیی بعللی اختلافاتی چند پیش آمده است که شاید یکی از آن علل بی‌بازی نگرفتن ضرغام السلطنه و سردار محیی در کارها بوده است . روی این اصل دو سردار فوق‌الذکر میخواستند با کمک سایر سرداران موجبات سقوط دولت را فراهم آورند لیکن چون ستارخان و باقرخان دو نفر از سرداران بزرگ مشروطیت در آذربایجان میزیسته‌اند سردار محیی و ضرغام السلطنه به تنهایی قادر بانجام کاری نبوده‌اند . لیکن در این موقع عوامل ملی فراهم آمد که سردار و سالار ملی نیز بتهران بیایند و علل ظاهر و مخفی آمدن آنان بتهران این بود که روزی ستارخان از سردار بهادر خواست که بوسیله سردار اسعد موجبات مسافرت او را بتهران فراهم کند . سردار بهادر جریان را بسردار اسعد اطلاع داد و سردار اسعد نیز تلگراف زیر را بستارخان مخابره و ایشان را بتهران دعوت نمود « آقای سردار و آقای سالار . چنانکه از چندی قبل معهود بود جنابان عانی بشکرانه فتوحات ملی و زحماتی که در راه خدمت دولت و مملکت متحمل شده‌اید بشرف اندوژی خاکپای مہر اعتلای اقدس همایونی خلد الله ملکه و سلطانه افتخارات حاصله را تکمیل و خستگیهای این مدت را تلافی و تدارک نموده و دوستان هم عقیده و هم مسلک خودتان را از ملاقات عزیز خودتان مشعوف و بهره‌مند بدارید .

بطوریکه از مقام ریاست وزراء و وزارت جنگ دامت شو کته در چند روز قبل تلگرافا اظهار شده منهنم با کمال اشتیاق منتظر سرعت حرکت و ورود و ملاقات شما دوستان عزیز خود هستم . امیدوارم هر چه زودتر باین آرزو نایل آمده و از شمول مراسم حضور همایونی وجود جنابان عالی را باشایستگی های غیرت و رشادت شاداب و خرم بینم . وزارت داخله .

سردار و سالار بارسیدن تلگراف مصمم بمسافرت شدنند و در ضمن تلگراف دیگری نیز از عضدالملک رسید لیکن این تلگراف سردار را خشمگین و در مسافرت مردد نمود سواد آن چنین بوده است :

« جنابان جلالتمآب سردار ملی ان شاء الله احوال شما خوبست . فی الحقیقه از محاسن خدمات شما در راه دولت و ملت کمال رضایت را اینجانب و اولیای امور دارند ، حضور شما برای رجوع خدماتی فعلاً لزوم پیدا کرده است ، البته بوصول این تلگراف بچاپاری عزیمت دارالخلافة خواهند نمود علیرضای قاجار . نایب السلطنه »

بعد از تلگراف نایب السلطنه تلگراف دیگری نیز از مستشارالدوله رئیس مجلس رسید و رسیدن تلگرافهای پی در پی و همچنین اظهار علاقه مخبر السلطنه والی آذربایجان بعزیمت سرداران را بتردید و اداشت لیکن مقدمات دیگری فراهم آمد و تلگرافی نیز از سردار محیی باین شرح رسید : « خدمت . . . . سردار ملی دام اجلاله . چندینست بخیمال و عزم معاودت برشت است ، خبر تشریف فرمائی جناب مستطاب عالی بطهران رسید باشتیاق زیارت وجود محترم که منتهی آمال ارادتمندان است فسخ عزیمت نموده منتظر وعزم رحیم بدل باقامت گردید ، خواهشمندم روز حرکت را تلگرافاً اطلاع بدهند ، موجب مزید امتنان خواهد شد . فدائی وطن عبدالحسین . » رسیدن این تلگراف سبب شد که سردار و سالار عزم عزیمت بتهران کنند .

در باطن امر دولتین روس و انگلیس نیز اصرار داشتند که باقر خان و ستارخان در تبریز نباشند و بطرق مختلف فشار میآوردند که این دوسردار تبریز را ترك گویند . پس در این مسافرت که بدو از طرف خود ملی پیشنهاد شده

بود دولتین روس و انگلیس و سردار محیی و ضرغام السلطنه نیز دست داشته‌اند. و اما دلائل دخالت و علاقه دولتهای خارجی را از متن راپورتهای مأمورین سیاسی آنها که در کتاب آبی چاپ شده است میتوان بدست آورد.

نمره ۳۳ - راپورت ا. نیکلسن به سر ادوارد گری واصله ۲۸ فوریه، از پترزبورغ ۱۹ فوریه ۱۹۱۰ .

« مسیو ایزولسکی اظهار داشت که اخبار واصله از تبریز چندان خوب نیست، من خواهش نمودم که مفاد آن اخبار را برای من شرح دهید ، مشارالیه در جواب گفتند که ستارخان و باقر خان تولید اغتشاش مینمایند و باینکه ایالت مایل و جاهداست که حدود آنها را محدود نگاهدارد ولی چون پول واستعداد ندارد انجام این امر از حیز قدرت او بیرون است...»

نمره ۴۳ - تلگراف سر جرج بارکلی به سر ادوارد گری ، ۱۳ مارس ۱۹۱۰، از تهران.

« با کمال افتخار راپورت میدهم که یادداشتی بدولت ایران فرستاده‌ام و تقاضای وزیر مختار روس را که راجع باخراج ستارخان و باقرخان از تبریز و خلع اسلحه پیروان آنها بوده تأیید نمودم.»

نمره ۴۴ - تلگراف سر جرج بارکلی به سر ادوارد گری ۱۳ مارس از تهران ۱۳ مارس ۱۹۱۰ :

« کنسول دولت فخمیه در این امر تأکید بلیغ می نماید که ستارخان و باقرخان باید از شهر تبریز خارج شوند و تا هنگامیکه این مسئله انجام نشده امید استقرار نظم و آسایش و صلح نیست.»

نمره ۴۹ - تلگراف ا. نیکلسن به سر ادوارد گری واصله ۱۵ مارس ، از پترزبورغ ۱۵ مارس ۱۹۱۰ :

« امروز بعد از ظهر مسیو ایزولسکی را ملاقات کردم، مجدداً اوضاع تبریز را مطرح مذاکره کرد و اظهار داشتند که اخباره وحشه کماکان از این محل میرسد و در تلگرافات روزنامه‌جات چنین اعلام شده که ستارخان و باقر خان حکم

احضار بهتران را اطاعت نکردند.»

نمره ۵۷ - تلگراف سر جرج بارکلی به سر ادوارد گری واصله ۲۰ مارس،  
از تهران ۲۰ مارس ۱۹۱۰:

« مستر شیلی تلگرافاً خبر میدهد که در پنج ساعت بعد از ظهر ۱۹ (۱) شهر  
حال ستارخان و باقرخان از تبریز حرکت کردند، هر یک از آنها پنجاه سوار دارند و  
منزل او با سمنج است که دو ساعت از شهر فاصله دارد...»

بهر حال ستارخان و باقرخان همانطور که کنسول انگلیس به سفیر خود  
در تهران گزارش داده بود بسوی تهران حرکت میکنند و در راه با استقبال گرم  
و پر شور مردم روبرو می شوند و در تاریخ جمعه چهارم ربیع الثانی تهران وارد و  
ستارخان بپارک صاحب اختیار و باقرخان نیز بیباغ عشرت آباد که از طرف دولت  
برای پذیرائی از آنان آماده شده بود میروند.

پس از استقرار سالار و سردار تماسهایی از طرف ضرغام السطنه و سردار  
محبی با آنها گرفته شده و مقدمات تشکیل کمیته مخفی که منجر بامضاء قسمنامه  
مورد بحث در روز ۱۹ رجب ۱۳۲۸ میشود فراهم میگردد در این مورد عین مطالبی را  
که آقای امیر خیزی در کتاب قیام آذربایجان و ستارخان آورده اند نقل میکنیم :

**اتحاد یا دسته بندی سرداران ملی :**

در یکی از روزهای اواسط ماه جمادی الاولی روزی مرحوم ضرغام السطنه  
بپارک اتابک آمده<sup>۲</sup> پس از ملاقات با سردار باطاق بنده نیز تشریف آورد و گفت  
میخواهم چند دقیقه با شما درباره موضوعی محرمانه صحبت کنم، از اطاق بیرون  
رفتیم، در یکی از اطاقهای خلوت نشستیم، گفتم هر چه میخواهید بفرمائید. پس از  
بیان مقدمه طولانی گفت مقصود از مشروطیت این بود که عدل و انصاف جای ظلم

۱- توضیح آنکه کنسول انگلیس تاریخ حرکت ستارخان را ۱۹ ربیع الاول گزارش داده  
ولی آقای امیر خیزی در کتاب خود هفتم ربیع الاول ذکر کرده اند.

۲- توضیح آنکه سالار و سردار ملی پس از یکماه توقف در پارک صاحب اختیار و باغ  
عشرت آباد بپارک اتابک که آنهم از طرف دولت در اختیارشان گذاشته شده بود نقل مکان میکنند (وحید)

واعتساف را بگیرد و کلمه من بهما مبدل شود، متأسفانه امروز نتیجه برعکس شده و سردار اسعد خود را رئیس مطلق میدانند، باید سردار و سالار و سایر اشخاص که در اینراه رنجها برده و زحمتها کشیده اند دست بهم داده نگذارند که اصول استبداد و خودسری دوباره در مملکت رواج یابد. گفتم البته در حکومت مشروطه استبداد مورد ندارد ولی عجالاً موقع این حرفها نیست، فعلاً باید دست بدست داده کلیرا که آغاز کرده ایم بانجام برسانیم آنگاه به تصفیه حسابها پردازیم. دیگر چیزی نگفت و تشریف برد. سردار نیز تفصیل را عرض کردم و گفتم ایجاد اختلاف در حکم امروز بسیار مضر است، مبدا خود را داخل در این جریان بنمائید. فرمود خاطر جمع باشید. چند روزی بر این بگذشت روزی آقای یکانی<sup>۱</sup> به بنده فرمود گمان میکنم با خطر مهمی مواجه خواهیم بود. گفتم مگر چه قضیه‌یی روی داده که شما را تا این اندازه مضطرب و پریشان کرده است؟ گفت چنین تصور میکنم که سردار ملی و سردار محیی و ضرغام السلطنه انجمن محرمانه‌یی دارند. گفتم مگر خبر تازه‌یی دارید؟ گفت آری امروز سردار با ضرغام السلطنه بواسطه تلفن مذاکره میکردند، من از طرز صحبت ایشان چنین استنباط کردم که باید باهمدیگر مجلس مخصوصی داشته باشند، مرحوم معتمد الایاله<sup>۲</sup> نیز نظر آقای یکانی را تصدیق و تأیید کردند و علاوه نمودند که شاید سالار نیز از اعضای مجلس باشد.

نمدی در هاون انداخته میگوئیم: تاریخ جامع علوم انسانی

بنده چون اندک سابقه‌یی در این باب داشتم یقین کردم که استنباط و حدس آقایان صحیح بوده جای تردید نیست، مرحوم ضرغام السلطنه و سردار محیی بالاخره موفق شده اند که سردار را نیز با خودشان همراه کنند و چون میدانستم که عاقبت امر بضرر سردار و سالار تمام خواهد شد بر خود لازم دانستم که بهرنحوی است

۱- آقای یکانی منشی مخصوص ستارخان بوده و اکنون نیز در قید حیات هستند و از قضات بازنشسته دادگستری میباشند.

۲- معتمد الایاله پیشکار ستارخان بوده است. (وحید)

سردار را از خواهات عواقب این دسته‌بندی مستحضر دارم لذا در موقع مناسبی نزد سردار رفتم و گفتم از قرار مسموع جناب‌عالی و جناب سالار و آقایان ضرغام-السطنه و سردار محیی بایکدیگر مجلس خاصی تشکیل داده‌اید، آیا این شایعه صحت دارد یا اینکه داخل در جزو حدسیات و اشتهاات بی‌اساس است؟ فرمود جای نگرانی نیست، مسئله چندان اهمیتی ندارد که درخور اندیشه باشد. همینقدر میگویم که (نمدی درهاون انداخته می‌کوبیم).

گفتم جناب سردار مسئله بدین اهمیت را غیر مهم تلقی میفرمائید! چه اهمیتی بالاتر از اینکه شما پس از یازده ماه تحمل شدائد فوق‌التصور واجد مقام بسیار ارجمندی شده‌اید که در تمام ایران مقبولیت عامه دارید. چقدر جای تأسف است که پس از رسیدن بچنین مقامی امروز بخیال دسته‌بندی افتاده می‌خواهید از قدر و منزلت خود بکاهید. امروز تمام مردم اعم از سیاسی و دموکرات و اعتدالی و غیره شما را سردار ملت میدانند و احترام مقام شما را لازم می‌شمارند اگر خدای نخواستہ شما بخواهید بیکی از این دسته‌ها تمایل کنید دسته‌های دیگر از شما دل آزرده خواهند بود. سردار ملی باید سردار تمام ملت باشد نه سردار حزبی یا دسته مخصوص.

فرمود شما راست می‌گوئید، من بدین نکات پی نبرده بودم ولی متأسفانه کار از کار گذشته است، من قول داده‌ام و نمیتوانم از قول خود بازگردم. این جواب قطعی بود و دیگر اصرار من نتیجه نداشت. گفتم من آنچه شرط ارادت بود بجای آوردم، دیگر خودتان دانید و بس. این بگفتم و از اطاق سردار بیرون آمدم و چگونگی را با آقای یکانی و مرحوم معتمدالایاله باز گفتم ایشان نیز صلاح در آن دیدند که عجالتاً مسئله را باید مسکوت گذاشت که دنبال کردن آن ثمری ندارد.

من هر چند میدانستم که سردار و سالار از اتحاد با ضرغام‌السطنه و سردار محیی منصرف نخواهند شد با وجود این نتوانستم که دست بروی دست گذاشته منتظر نزول بلاشوم و آخرین چاره در آن دیدم که از وکلای آذربایجان استمداد کنم، با چند نفر از وکلای بیطرف مانند شیخ اسمعیل هشرودی و معتمدالتجار و

معین‌الرعا یا ملاقات کرده از ایشان درخواست کردم بهر نحوی باشد پیش‌سردار و سالار رفته ایشان را از این دسته‌بندی‌بازدارند. دریغ که نفس‌گرم ایشان هم نتوانست در آنها اثری کند و آن جواب را شنیدند که بنده شنیده بودم.»

بالاخره با امضاء قسمنامه سرداران بهم بیشتر نزدیک میشوند و دولت نیز مراقب اوضاع و احوال بوده است تا اینکه در اثر تیر خوردن سید محمد بهبهانی در تاریخ ۹ رجب ۱۳۲۸ و کشته شدن آقایان علی محمد خان تربیت و سید عبدالرزاق خان مدیر صنایع وطنیه اوضاع پایتخت بیش از پیش آشفته میشود و هرج و مرج، عدم امنیت بر شهر مستولی میگردد دولت در صدد چاره برآمده و از مجلس تقاضای اختیارات برای رفع غائله میکند و چاره کار را در اخذ اسلحه از مردم غیر نظامی میداند.

ضمناً سردار اسعد در ۱۶ رجب ۱۳۲۸ در مجلس شورای ایملی نطقی ایراد میکند و چنین میگوید: «... اما در باب اینکه اتحاد نمائیم جزء عمده اینکار بنده خود را میدانم که امروز بفضل خدا قوه خود را بیشتر از پارسال می‌بینم که از همه حیث قدرت، و قوتم از پارسال بیشتر است که و کلای محترم هم با بنده همکاری خواهند کرد که قاتل آقا را پیدا کنیم در تهران و در سایر جاها اگر چه بکشتن پسر و برادرهایم باشد، باید امنیت را در این مملکت پایدار کنم. اگر چه بکشتن پسر و برادرهایم باشد، آنها خلق شده‌اند برای کشته شدن، منتهای خوشبختی آن پدر است که به‌بیند پسرانش در راه ملت در خون می‌غلطند و من حاضرم جانم را در راه ملت فثار کنم و امیدوارم که بزودی یعنی تا یک هفته دیگر امنیت را چنان بتهران اعاده بدهم که کسی چنین امنیتی ندیده باشد و اینکه یک قدری دیرتر این عرض را کردم برای این بود که منتظر تشکیل کابینه بودم که خیلی دیر شد ولی امیدوارم که انشاء الله در همین دو سه روزه یک خدمت نمایانی باین مملکت بنمایم.»

پس از کشته شدن بهبهانی و دیگران و تقاضای اختیارات از طرف دولت، مجلس شورای ایملی در تاریخ ۲۳ رجب ۱۳۲۸ پیشنهاد دولت را باین ترتیب تصویب می‌نماید:



۱- اسلحه را بای نهوکان بدون استثناء از اشخاص غیر نظامی و غیر مطیع خلع نمایند.

۲- خلع اسلحه بحکم هیئت وزرا بتوسط نظمیة ومأمورین نظامی وقوای مرتب دولت خواهد بود .

۳- هر کس درمقابل این حکم تمرد کند بقوه قهریه گرفتار و مجازات خواهد شد .

۴- از مجامع ومطبوعاتى که موجب هیجان وفساد باشد بقوه قهریه جلوگیری خواهد شد.

ضمناً دولت برای اینکه جوانب کار را مراعات نموده باشد از مجلس شورایملى تقاضا کرد که از هشت نفر سرداران بزرگ مشروطیت دعوت نماید تا در مجلس شورایملى حضور بهمرسانند و در مورد نحوه خلع سلاح مذاکره نمایند. مدعوین در مجلس حضور بهمرسانند و نتیجه این مشاوره و مذاکره بصورت این قسمنامه و تعهدنامه ظاهر گردید : « چون هر فردی از افراد مملکت باید تمام نیت خود را متوجه استقلال مملکت داشته درچنین موقع باریکی از تمام خیالات و مقاصد شخصی صرفنظر فرموده متفق و یک جهت برای حفظ استقلال ایران و اسلام بکوشند . امضاء کنندگان بشرايط و مواد ذیل بکلام الله مجید قسم یاد می نمایند :

۱- عفو و اغماض از آنچه پیش از این در بین خودمان بوده و گذشته است .

۲- مساعدت با دولت مشروطه و در صورت لزوم در رفع مواد فساد و اطاعت از قوانین موضوعه مملکت.

۳- تمکین از احکام دولتی در نزع اسلحه ازدست کسانی که اجازه حمل اسلحه ندارند.

۴- موافقت و یک جبهتی فیما بین سرداران ورؤسای ملی ۲۸ رجب ۱۳۲۸.

محمدولی سپهدار اعظم - نجفقلی صمصام السلطنه - علیقلی بختیاری

(سردار اسعد) باقر سالار ملی - عبدالحسین سردار محیی - ابراهیم ضرغام السلطنه - غلامحسین سردار محتشم - ستار سردار ملی .»

پس از امضای این تعهدنامه بنظر میرسید که اختلافات رفع شده و آشفتگی و نابسامانی که دولت مستوفی را فرا گرفته بود از بین خواهد رفت لیکن روز بعد از امضاء قسمنامه جمعی زیاد از مردم بازار و مجاهدین پارك اتابك آمدند و اغلب با جمع کردن اسلحه مخالفت می کردند و این امر موجبات ناراحتی دولت و سردارانی که قسمنامه را امضاء کرده بودند فراهم آورده بود بالاخره پس از مذاکرات مفصل که بین دولت و ستارخان و باقرخان بعمل میآید (واسطه این مذاکرات آقای امیر خیزی بوده است) قرار میشود که اسلحه از دست مجاهدینی که در پارك اتابك بوده اند جمع آوری شود و قیمت آن نیز طبق صورتی که تنظیم شده است پرداخت گردد . دو نفر از مأمورین دولت بنام آقایان میرزا غفارخان زنوزی و مرآة السلطان نیز بنمایندگی از طرف دولت شروع بجمع آوری اسلحه مینمایند ولی در مقدمه امر ناگهان سرو صدائی بلند میشود و یکباره عده بی فریاد میزنند «زننده باد دولت عثمانی» و در این حیص و بیص صدای تیری نیز بلند میشود و مأمورین دولت بگمان اینکه جنگ شروع شده است فوراً پارك را ترك میگویند . ناگفته نماند که در همین روز آقای سردار محیی در سفارت عثمانی بوده و جریانرا آقای امیر خیزی در کتاب خود چنین نقل میکند : «..... سردار اسعد بمن گفت هر چند میدانم که سردار حرف شمارا نیز بسمع قبول نخواهد شنید ولی برای اینکه تردیدی در خاطر تان نماند بایشان بگوئید پریروز بقر آن سوگند خوردید که از اوامر دولت سر نیچییده و در نزع سلاح از مردم غیر نظامی بذل مجاهدت کنید . بسوگند خود وفادار باشید و از عواقب وخیم این امر که مجاهدین مسلح را بخلاف امر دولت در پارك جادادهاید پرهیزید. والا تا چند ساعت دیگر نه ستار میماند و نه باقر و نه مجاهد و نه پارك، همه با خاک یکسان خواهند شد. با وجود این شما بروید با سردار مذاکره کنید و آنچه من گفتم بایشان بگوئید اگر برای شما یقین حاصل شد که آمدن سردار جنگ پارك صلاح است تلفن کنید تا من ایشان را بگویم

بپارک بیایند. هنوز مذاکرات ما تمام نشده بود که پیشخدمت وارد اطاق شد و میخواست چیزی بگوید چون مرا دید بروی سردار اسعد نگاه کرد. سردار گفت هر چه میخواستید بگوئید، بگوئید. گفت بواسطه تلفون خبر دادند که سردار محمی بسفارت عثمانی رفت، و دیگر اینکه ضرغام السلطنه با سواران خود میخواست از شهر بیرون برود، گفت مخالفت نکنند بگذارید هر کجا که میخواهد برود. من چون دیگر حرفی نداشتم خدا حافظی کرده بیرون آمدم، چون بپارک باز گشتم وضع را آشفته تر دیدم. چند نفر از مجاهدین کفن پوشیده فریاد میزدند....»

پس از تیراندازی و رفتن مأمورین خلع اسلحه تمام کوششی که شده بود بهدر رفت و با آنکه سران مجاهدین يك ساعت از دولت مهلت خواستند تا قضیه را فیصله دهند لیکن در این يك ساعت هم کاری انجام نگردید و از طرف دولتیان جنگ شروع شد و پس از مدتی زد و خورد دولتیان فائق آمدند و ستارخان نیز تیری بپایش خورد. بعد از تسلیم مجاهدین، همه آنها را بنظمیه بردند و ستارخان و باقر خان را نیز بمنزل صمصام السلطنه نقل مکان دادند و پای ستارخان را عمل نمودند لیکن درد ورنج باقی و تا آخر عمر از درد پا ناراحت بود و بالاخره چهار سال بعد در تاریخ ۲۸ ذیحجه ۱۳۳۲ در سن چهل و هشت سالگی در تهران دارفانی را وداع گفت.

## بد نیست بدانید که:

سال گذشته قریب ۵۰۰۰۰۰ صفحه از کتب خطی و گرانبهای کتابخانه رباط و آرشیوهای ملی مراکش بوسیله سرویس فیلمبرداری یونسکو فیلمبرداری شده است و از این مجموعه يك کپی بدولت مراکش و يك کپی هم باتحادیه عرب در (قاهره) داده شده است.

— یونسکو جزء سری کتابهای هنری خود کتابی نیز تحت عنوان مینیاتورهای ایران چاپ نموده است.

یا علی مدد  
 او در جنبه یاه تر عجم حکم آ با حقیقت امان  
 کفایت از این بر وجه این رهن یک جهد دیگر منم را در  
 در هر دو این دو من هم که از او هم با هم منم را در  
 با هم منم را در هر دو این دو من هم که از او هم با هم منم را در  
 او که در من هم منم را در هر دو این دو من هم که از او هم با هم منم را در  
 دو منم را در هر دو این دو من هم که از او هم با هم منم را در  
 منم را در هر دو این دو من هم که از او هم با هم منم را در  
 که در من هم منم را در هر دو این دو من هم که از او هم با هم منم را در

یا علی مدد  
 یا علی مدد  
 یا علی مدد  
 یا علی مدد